

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب بحث در زیاده‌ی سهویه روشن شد و نتیجه این شد که در ارکان موجب بطلان است و
در غیر ارکان مرجع حدیث «لا تعاد» است به بیاناتی که گفته شد. «و اما النقیصة»، کسی
کم می‌گذارد واجبی از واجباتی و اجزائی از اجزاء صلاة را نمی‌آورد یا شرطی از شرائط
را مراعات نمی‌کند، این هم دو صورت دارد: سهواً، عمدّاً. در سهویه‌اش همان تفصیلی که
گفته شد هست؛ در ارکانش موجب بطلان است به خاطر حدیث «لا تعاد»، «لا تعاد الصلاة
الا من خمس» که یعنی خلل از ناحیه‌ی خمس؛ چه به زیاده چه به نقیصه و در غیر ارکان
هم خب «لا تعاد» پس باطل نیست اگر سهواً باشد. و اما اگر عمدّاً ترک می‌کند، در این‌جا
می‌فرمایند که مسلماً باطل است، چون مقتضای جزئیت و شرطیت همین است که اگر
نیآوری آن عمل محقق نشده و اگر شارع بفرماید با این‌که من این را جزء قرار دادم و با
این‌که آن را شرط قرار دادم و جزئیت و شرطیت آن هم علی الاطلاق بوده ولی در عین
حال بفرماید درست است این خلف است. خب این‌جا دیگر حالا جای یک بحث تفصیلی
هست که در قاعده‌ی «لا تعاد» مطرح است که مرحوم میرزای دوم، میرزای شیرازی دوم
تصویر فرموده است که می‌شود بگویم زیاده‌ی عمدیه، نقیصه‌ی عمدیه هم اشکال نداشته
باشد. «لا تعاد الصلاة الا من خمس» فقط از این پنج‌تا، غیر این پنج‌تا، غیر ارکان، نه
نقیصه‌اش نه زیاده‌اش موجب بطلان نمی‌شود. و می‌شود جوری تصویر کرد که خلف هم
لازم نیاید. فرضاً حالا یکی از تصویراتش ممکن است این باشد که آن اجزاء غیر رکنیه در
مصلحت ملزومه دخالت دارد، ولی مصالح ملزومه‌ی صلاة یک مصلحت واحده نیست، یک
مصلحت ملزومه است که فقط قائم به ارکان است، یک مصلحت ملزومه‌ی بالاتری است که
ارکان را با آن‌ها بیاورید، یعنی مصالح علی سبیل ترتّب کأنّ وجود دارد، فلذا آن‌ها را هم
می‌گویند جزء است، شرط است علی الاطلاق. ولی اگر نیابردی این جور نیست که ارکان
را اگر آوردی آن‌ها را نیابردی؛ این بالمّرّه فاسد باشد، مصلحت نداشته باشد، به درد بخور
نباشد، و از آن طرف هم بعد از این دیگر اعاده و قضا هم ندارد، چرا؟ چون وقتی ترک
کردی، به خصوص اگر عمدّاً ترک کردی دیگر قابل استیفاء نیست...

س: ولو داخل وقت است.

ج: ولو داخل وقت است، اگر سهواً ترک کردی یا عمدّاً ترک کردی این دیگر قابل استیفاء
نیست فلذا ...

س: یعنی چی قابل استیفاء نیست؟

ج: یعنی دیگر آن مصلحتش قابل استیفاء نیست، آوردنش لغو است ...

س: اعاده نمی‌خواهد جزء واجب، هم وجوب مسلّم است هم جزئیت مسلّم است و وقت هم باقی است، جزئیت وجوب آقای خوئی می‌گوید لازمه‌ی جزء واجب این است که عمداً نتوانی ترک کنی و الا لازم الاعاده ...

ج: نه.

س: شما می‌گویید چرا لا لزوم الاعاده، چون اعاده لا يمكن استيفای او، چرا لا يمكن؟ دوباره می‌خواند، بله درست است...

ج: نه، نه این‌که نمی‌شود آورد، آن مصلحتی که برای این شارع می‌فرماید این کار را بکن ...

س: چکار کن؟ «لا تعاد» را؟

ج: نه.

س: نه، مصلحتی که فی حد نفسه در مورد غیر ارکان در حالت ترک هست.

ج: بله، ارکان نماز یک مصلحتی که ملزم هم هست بر ارکان نماز مترتب است، این ارکان نماز خودشان یا یک مصلحت بالاتری ممکن است داشته باشد الا ضمّ به آن غیر ارکان، یا نه آن غیر ارکان هم خودش یک مصالحی دارد که آن در کنار مصلحت ارکان قرار می‌گیرد.

س: چه تفکیکی باشد چه انضمامی باشد فرقی نمی‌کند

ج: حالا حالا، پس بنابراین اگر این‌جوری بود حالا شارع برای خاطر این‌که عبد همه‌ی این مصالح ملزمه را ادراک کند چکار می‌کند؟ می‌آید می‌گوید همه‌ی این‌ها جزء من قرار دادم، همه‌ی این‌ها را امر می‌کند به آن، هم ارکان هم غیر ارکان را امر می‌کند بعد می‌گوید اما اگر تو فراموش کردی و یا این‌که عمداً نیاوردی بعض غیر ارکان را ...

س: خلف است، خلف ...

ج: نه، صبر کنید حالا؛ اگر نیاوردید من آن ارکانی که آوردی را نمی‌گویم باطل است، چون فتوای معروف الان چی هست؟ این است که اگر نیاوردی این نماز اصلاً هیچ؛ باطل فاسد بالمرّه. می‌گوید نه قابل تصویر است که شارع بفرماید نیاوردن بقیه باعث نمی‌شود که ارکان هم باطل بشود، چرا؟ برای این‌که یک مصلحتی قائم به خودش است که آن مصلحت هم در حد لزوم است، منتها اگر غیر ارکان را به آن ضمیمه بکنی این یک مصلحت اشد پیدا می‌کند، یا نه اشد پیدا نمی‌کند آن‌ها خودش یک مصالح ملزمه دارد. خب پس بنابراین شارع می‌فرماید که «لا تعاد الصلاة» نمی‌خواهد اعاده بکنی، بدون این‌که بگوید این باطل است، می‌گوید این ارکانی که آوردی درست است دیگر اعاده هم نمی‌خواهد بکنی، چرا نمی‌خواهد اعاده بکنی؟ چون دیگر آن مصلحت بعد از این‌که تو عمداً ترک کردی ...

س: ولو عقاب هم می‌شود ...

ج: عقاب هم می‌شود، بله عقاب هم ممکن است بشود اگر سهواً نباشد عمداً باشد ولی دیگر قابل استحصال نیست.

س: چرا؟

ج: چه می‌دانیم، مسائل باقی را ما خبر نداریم ...

س: خب پس شما اجازه بفرمایید پس شما دو مقدمه‌ای که ایشان گفت یکی وجوب بود یکی جزئیت بود. در حالت نقصان سهوی وجوب را مقدمه‌اش را می‌زنیم با «لا تعاد»، اما در حالت عمدی شما دارید جزئیت را دارید می‌زنید درواقع، درحالی که این جزء نیست اصلاً ...

ج: نه جزء هست ...

س: نه جزء نیست، اگر جزء باشد همان ارکان بما هو جزء شرط آن تقید و انضمام به جزء آخر دارد، چون اجزاء یک ارتباط داخلی دارند و این ارتباط داخلی به این که یک جزئی نیامد

ج: عبارة أخرى، ببینید نه اجازه بدهید، این فرمایش مصباح الاصول و فرمایش رائج این مثل ضرورة به شرط محمول است، یعنی اگر شما فرض کردی جزئیت را و شرطیت را مطلقاً، این نوع شرط بله این را خب نیاوری معلوم است؛ اما حرف میرزای شیرازی به چی برمی‌گردد؟ می‌گوید آقا ما یک «لا تعاد الصلاة الا من خمس» داریم، این که ظاهرش اطلاق دارد، شما که می‌خواهید دست از این اطلاق بردارید به یک قرینه‌ی لَبَّیْهِ، من می‌گویم قرینه‌ی لَبَّیْهِ وجود ندارد، چون این جوری قابل تصویر است می‌شود به اطلاق «لا تعاد» تمسک کرد که لا تعاد الصلاة حتی اگر عمداً، حتی اگر عمداً، چه جوری؟ آن وقت چه جور جمع می‌کنند بین این که آن ادله گفته این جزء است و این شرط است؟

س: همان به عدم امکان استحصال.

ها به این جور. می‌گویم آقا این که شارع آن را واجب کرده آن‌ها را جزء قرار داده برای این که دخالت در یک مصلحت آكد دارد یا یک مصلحت ملزمه‌ی آخر دارد، یعنی این نماز دارای دو جور مصلحت است، یک مصالح آن قائم به ارکان است...

س: حاج آقا این لا صلاة الا بفاتحة الكتاب است، می‌گوید صلاة بفاتحة ...

ج: بابا می‌دانم گفته لا صلاة، اما آن جا هم گفته لا تعاد الا، پس معلوم می‌شود ...

س: کجا سهو است؟

ج: نه می‌گوید چرا؟ به چه دلیل؟ «لا تعاد الصلاة»

س: لا صلاة الا بفاتحة الكتاب موردش چی می‌شود؟ لا صلاة الا بفاتحة الكتاب مورد دیگر ندارد ...

ج: چرا؟

س: سهواً آن را ول کنم یا عمداً آن را ول کنم لا صلاة الا بفاتحة الكتاب

ج: بله بله این هم.... بین مثل، آقای عزیز وقتی که این جا را درست کردیم دیگر لا صلاة الا بفاتحة الكتاب که حل آن راحت است، مثل لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد، یعنی

چی؟ یعنی آن مرتبه‌ی عالی‌هی ثواب گیرت نمی‌آید ...

س: پس شما در اطلاق شرطیت و جزئیت دارید اشکال می‌کنید دیگر ...

ج: نه می‌گوییم بله همین داریم می‌گوییم ...

س: این می‌شود مصادره به مفهوم کلام آقای

ج: ایشان چه جور گرفته؟ یعنی همین را عرض کردم دیگر، این که می‌گوییم خلف لازم می‌آید این بنا بر این است که شما این جزئیت و شرطیت را علی الاطلاق ...

س: اجماع است تقریباً، کار ...؟ ضرورت است که هم وجود دارد و هم جزئیت دارد، این حرف آقای شیرازی یک تصور وحدت خلاف اجماع، خلاف

س: حالا این یک بحث دیگر است ...

س: که بیایم فاتحه‌ی الکتاب را بیایم هم از جزئیت بیندازیم هم از وجوب بیندازیم بگوییم مصلحت آخری دارد، این اصلاً خلاف ضرورت است.

ج: نه اجازه بفرمایید، ببینید یک وقت نه یک وقت شما به برهان خلف می‌گویید، آقای میرزای شیرازی می‌گوید بابا ما یک نصی داریم می‌گوییم «لا تعاد الصلاة الا من خمس» ...؟ کجا؟ شما باید ببینید این قابل جمع، وقتی جمع عرفی می‌کنی با بقیه‌ی ادله‌ی اجزاء و شرایط، خب می‌شود این جور گفت

س: آقا قبول می‌کنید اطلاق شرطیت قرائت یعنی حتی جزئیت آن، اطلاق آن، آیا قبول می‌کنید ضروری است یا نه؟

ج: نه.

س: قبول نمی‌کنید؟

ج: نه

س: اجماعی نیست؟ ضروری نیست؟

ج: نه به خاطر این «لا تعاد».

س: غیر آقای میرزا کی دیگر این حرف را زده؟ این یک ضرورت است دیگر که همه‌ی آقایان می‌گویند فاتحه‌ی الکتاب هم واجب است هم جزء است.

ج: ایشان می‌خواهد همین حرف را بزند یعنی ایشان، اما ممکن است بفرماید انصراف دارد مثلاً ظهور ندارد؛ اما شما می‌خواهی بگویی که این اصلاً ممکن نیست. این قابل تصویر است که مصالح صلاة دو جور است، یک مصلحت قائم به ارکان است که ملزومه هم هست، حالا یک مصلحت دیگری هم همین ارکان می‌تواند داشته باشد که آن هم به حد الزام است که آن به خدمت شما عرض شود که اگر ضمیمه‌ی به آن‌ها بشود یا در کنارش آن‌ها یک مصلحت ملزومه‌ای دارند که با این می‌شود. که اگر شما و شارع هم می‌بیند اگر شما آن‌ها را ترک کردی، غیر ارکان را ترک کردی این جور نیست که نمازت فاسد باشد لا

اثر له باشد، نه آن مصلحت ملزमे‌ی پایین‌دستی را دارد فلذا می‌گوید باطل نیست. بعد چرا می‌گویی آقا چرا می‌گویی اعاده نکن در وقت؟ بعد می‌گویی قضا نکن در خارج وقت؟ می‌گوید برای این که تو سهواً یا عمدتاً ترک کردی با این که ارکان آوردی، این مصلحت غیبی که ما خبر نداریم کیفیت چه جور است دیگر برای تو قابل استحصال نیست، فلذا می‌گویم اعاده نکن زحمت بی‌جا هست.

س: حالا غفلت عمومی وجود دارد حاج آقا یا نه نسبت به این؟

ج: ولی انصراف ممکن است کسی، یعنی عرف یعنی این یک محاسبه‌ی عقلی است، وقتی می‌گوید «لا تعاد الصلاة الا من خمس» کأنّ ابتداءً در ذهنش می‌آید این جور در نمی‌آید با اجزاء و شرایط بودن، پس می‌خواهد در صورت یعنی عمدتاً ترک بکنی بلکه سهواً را حمل می‌کند بر خلل سهویه نه بر عمدیه. این مقام اثبات را استظهار می‌شود، نه این که ممکن نیست، خلف لازم می‌آید.

س: حالا این انصراف را قبول دارید شما یا نه؟

ج: آره، یعنی بعید نیست ...

س: یعنی موافق با مجهول را ...

ج: بله یعنی تصویر ثبوتی است که می‌شود، شاید تصویرهای دیگری هم ایشان کرده باشند حالا، من هم چون خیلی سال‌ها پیش این را در کلمات ایشان دیدم، ایشان یک رساله‌ی لا تعاد دارند که آخر است که چاپ شده با حاشیه‌ی ایشان بر مکاسب، این مکاسب هم طبع جدید شده اما آن بخش صلاة را نمی‌دانم چی شده یا نه؟ این هم که الان عرض کردم الان نسبت به ایشان نمی‌دهم، توی ذهنم آمد همین جور که حالا مراجعه‌ی جدید نکردم لعلّ شاید هم از رسوبات همانی باشد که آن موقع مطالعه کردم که ایشان این جورى مثلاً تصویر کرده که این یک راه برای تصویر است. حالا جورهای دیگر هم تصویر فرموده یا همین است تصویر ایشان یا جورهای دیگر هم تصویر فرموده الان به ایشان نسبت دادم، ولی این معروف است از ایشان که ایشان فرموده «لا تعاد» عامد را هم می‌تواند بگیرد. عالم عامد را هم می‌تواند بگیرد.

س: نکته‌ای که آقای خوئی دارد روی آن انتقاد می‌کند این است می‌گوید جزئیت واجب را برای من تصویر کن. من اگر بگویم یک چیزی جزء واجب است اگر شما در آن مرخص باشی که عمدتاً هم آن را ترک بکنی به این عنوان که بگویی وقتی اعاده واجب است ...

ج: اگر جزء را این جورى تصویر کردی یعنی کل را این جورى تصویر کردی می‌شود

س: خب همین، شارع می‌گوید لا صلاة الا بفاتحة الكتاب، خب؟ یعنی وجوب، فرض کنيد لا صلاة هم از لا صلاة لجار المسجد نه، لا صلاة واقعاً از لاى نفى جنس بفهمیم یا نفى واجب بفهمیم که پس ...

ج: بابا شما که آقای چیز صبر کنید ...

س: این لازمه‌ی جزء واجب ایشان می‌گوید این است که من عمدتاً نتوانم ...

ج: بابا همان جور که در سهو آن تصویر کردید، مگر در سهو لا صلاة الا بفاتحة الكتاب

چطور در سهو آن تصویر کردی؟

س: در سهو تصویر دارد بله، به ید شارع است اما به ید شارع نیست که از یک طرف بگوید «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» و جزئیت....

ج: آره، لا صلاة

س: و جزئیت واجب است اما عمداً

ج: یعنی آن صلاة جامع جمع مصلحت؛ آن نیست الا بفاتحة الكتاب، خب درست است

س: البته ترخیص هم نداده ها! شما اشتباه می‌گویید، ترخیص نداده

س: بابا «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» اگر ترخیص در ترک داشته باشد که بعداً مصلحتش قابل استیفاء نیست این دیگه چه جزئیتی است آخه؟

ج: جزئیت برای این که مصلحت ملزومه دارد می‌گوید برو بیاور

س: ترخیص ندارد. حاج آقا! اشتباه می‌گوید ایشان، ترخیص ندارد

س: یکی جزئیت این است که اصلاً مأموژی لا یقام الا به این حکم وضعی را، من اصلاً حکم تکلیفی را بحث نمی‌کنم. حکم وضعی‌اش را دارم بحث می‌کنم. دارد نفی جنس می‌کند. از لا صلاة حکم وضعی جزئیت... نه حکم تکلیفی وجوب را

ج: قابل جمع است دیگه.

س: قابل جمع نیست، جزئیت ...

س: در آن مرتبه عالی همین طور است دیگه

ج: وقتی شما لا تعاد اطلاق را فرض کردید اگر آن‌جا اطلاق مقام اثبات درست شد پس بنابراین با «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» چه کار می‌کنی؟ همان‌جور که در سهوش گفتی «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» قابل جمع عرفی است، اگر این‌جا هم گفتی عامد همین جور است پس «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» به این قرینه می‌شود یعنی «لا صلاة محصل للمصالح العامه و المصالح العاليه الا به این» مثل لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد،

س: البته حاج آقا! حدیث هم نداری ها!

س: ایشان برعکس می‌گوید. می‌گوید لازمه جزئیت و این که عقل می‌فهمد چیزی که جزء هست و نباید عمداً ترک کنیم بفهم که لا تعاد فقط سهویه بوده... نه این که از این طرف

ج: بله، از مرحوم آقای خوئی نقل شده که ایشان فرموده این قدر به اصول آمیرز محمد تقی شیرازی عقیده مند بوده ایشان که در مقام مبالغه می‌فرموده اگر میرزای شیرازی (آمیرز محمد تقی) ادعای نبوت بکند و معجزه خودش را اصول قرار بدهد این قابل پذیرفتن است. یعنی اصولش در حد معجزه است. بعد به ایشان گفتند خب چرا درس ایشان نرفتی؟ گفته مطالبش را نمی‌توانستم جمع بکنم. یعنی خیلی دسته‌بندی کرده و مثلاً این جوری نبوده درس میرزای شیرازی دوم که حالا...، فلذا زحمت داشته حالا، توی جوانی

ایشان بوده، نمی‌توانستند جمع بکنند ولی آره، دقیق بود. حرف‌های دقیق داشت (رضوان الله علیهم اجمعین). خیلی خب؛ حالا این ...، پس بنابراین دیگه حالا فعلاً بحسب استظهار همین طور است که بله؛ لا تعاد زیاده عمدیه را، نقیصه عمدیه را ظاهراً نمی‌گیرد و مقتضای اطلاق آن شرطیت و جزئیت بحسب ادله این است که این نماز باطل است و در وقت باید اعاده کند. و در خارج وقت هم که علی‌القاعده باید قضا کند. این مال باب صلاة که زیاده‌اش را و نقیصه‌اش را مطرح کردند علی سبیل الاجماع.

و اما الطواف؛ در طواف می‌فرمایند که زیاده عمدیه‌اش قطعاً موجب بطلان است. کسی عمداً هشت شوط انجام می‌دهد. چرا؟ چون ما نص داریم در آن‌جا که فرموده است «أنَّ الطواف مثل الصلاة، فإذا زدت فعلیک بالإعادة» این مال عمدیه که ظاهر «فإذا زدت فعلیک بالاعادة»، ولو این‌که اگر خودش بود «فإذا زدت فعلیک ...» هم سهو را می‌گرفت هم عمد را می‌گرفت. اما چون گفته «من أنَّ الطواف مثل الصلاة»، و ما در صلاة در زیاده سهویه‌اش نداریم پس این منحصر به عمدیه می‌شود.

س: استنادش به فاعل مختار نمی‌فهمیم این اضافه اختیاریه عمدیه است؟ آن چیزی که فقهاء دارند از، که فعل را انتساب بدهند؛ انتساب فرع بر اختیار است

ج: خب اختیار که دارد که.

س: نه، قبل ... اختیار سهوی را انتساب صحیح نیست. اصل در انتسابی که اختیاری باشد...

س: سهوی هم اختیاری است

س: نه، سهوی اختیاری نیست دیگه، من عنوان زیاده، عنوانش فعلموا ارتکب...

س: هلش که نداده بود که

ج: سهو کرده اما به اختیار است.

س: مبادی ارتکاب را من دارم اما مبادی زیاده را ندارم چرا؟ چون زیاد فرع بر این است که من بخواهم زاد علیه

ج: بله، هفت‌تایش را انجام داده، حالا دارد هشتمی را هم انجام می‌دهد

س: اختیاری است. اختیار موارد اضطرار...

س: ارتکب، لم یزد، زدت

س: شاید این زدت را با توجه به این بگویم که الصلاة

ج: اگر این جوری باشد «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» را هم شما باید بگویید فقط ... عمدیه است.

س: اصلاً اختیار مقابل اضطرار است. هلش که نداند، خودش رفته ولی سهو کرده

ج: خب، و اما الزیادة السهویه؛ سهواً اضافه کرد بر شوط‌ها، این‌جا می‌فرمایند که موجب

بطلان نمی‌شود چون مثل صلاة است. حالا اگر قبل از این که به رکن برسد فهمید که سهو کرده، اضافه کرده این باید قطع کند. و چیزی هم به گردن او نیست. این که مثلاً بگویم سجده‌ای مثل سجده سهو داشته باشد یا مثلاً باید کفاره بدهد یا فلان، هیچی ندارد. این عملش درست است. و اگر بعد از این که از رکن به رکن رسید و مثلاً عبور کرد؛ آن جا متوجه شد، این جا هم لا شیء علیه؛ ولی می‌تواند. این را هدر شده قرار ندهد. شارع اجازه داده همین که سهواً اضافه کردی این را تکمیلش کن و می‌شود یک طواف جدا و اشکالی ندارد. حالا مثلاً دو شوط اضافه کرده بود، این جا لا شیء علیه، آن طواف حج‌اش مثلاً درست است، طواف عمره‌اش درست است. تا یک طواف مستحبی می‌کرده آن طواف درست است سر جای خودش، می‌توانی این که اضافه کردی اگر از رکن گذشتی و فهمیدی خیلی خب این را محاسبه کن، به آن اضافه کن تا بشود یک طواف جدیدی «إلا انه مخیر بین رفع الید عن الطواف الزائد و بین ان يجعله طوافاً مستقلاً، فیضم إلیه ستة أشواط حتی یتم طوافان».

خب این جا یک شبهه‌ای پیش می‌آید که ما در باب حج داریم که اقتران أسبوعین لا یجوز، مثل قرآن در قرائت صلاة است که آن جا حالا مکروه است یا مبطل است در فریضه که مثلاً کسی دوتا سوره بخواند. این جا هم این را داریم که دو شوط را یعنی دوتا هفت شوط را که این...، ایشان می‌فرماید آن روایات منافاتی با حرف ما در این جا ندارد چون آن مال جایی است که عمداً بخواهد این کار را بکند. حالا این‌ها البته دیگه ما این جا وارد ...، باید روایات حج را بیاوریم، روایات آن را بیاوریم، و آن بحث فقهی است دیگه، این دیگه این‌ها را حالا ...

بعد می‌فرمایند «و حکم الزیادة العمدية و السهوية فی السعی هو حکم الطواف». سعی هم عمداً و سهواً همان حکم را دارد که آن جا دارد. خب، بعد می‌فرمایند که (این مال زیاده) و اما نقیصه چی؟ مثلاً پنج شوط انجام داده سهواً یا عمداً، مسئله بلد نبوده، جاهل هم...، خیال می‌کند پنج تا است. خب این باطل است دیگه چون نیاورده و ما این جا همه‌اش کأنه رکن است این جا، این جور نیست که مثل نماز باشد رکن و غیررکن داشته باشد. خب اگر نقیصه عمدیه بود که می‌فرمایند که باطل است و اما اگر نقیصه سهویه بود می‌گویند اشکالی ندارد. حالا «فان تذكر و هو فی محل الطواف فیأتی بالمنسئ و یتم طوافه، و ان تذكر و هو ساع بین الصفا و المروة، فیقطع السعی و یرجع إلی البیت، و یتم طوافه ثم یسعی، و ان لم یتذكر الا و قد أتى أهله فیستتیب من یطوف عنه». یعنی فیستتیب یعنی نه این که حالا لازم است استنابه، می‌تواند استنابه بجوید می‌تواند خودش برگردد. یعنی حالا «و قد أتى أهله فیستتیب من یطوف عنه» این بحسب غالب لابد فرمودند که دیگه حالا کسی که آمده اهلش بخواهد برگردد مشکل است برایش مثلاً، ولی حکم واقعی‌اش همین است که هو یرجع أو یستتیب، بعداً می‌فرمایند «کل ذلک للنصوص الواردة فی المقام فراجع و التفصیل موكول إلی محله فی الفقه». که دیگه ان شاء الله اگر خدا توفیق بدهد که این بحر عمیق را ...، خب این پایان تنبیه دوم بود.

و اما تنبیه سوم را عنوانش را مطرح کنیم حالا تا ان شاء الله بحثش هم دیگه ...

در تنبیه سوم این است که «إذا تعذر الإتيان ببعض اجزاء الواجب أو بعض شرائطه»، مثلاً نمی‌تواند رکوع انجام بدهد. یا نمی‌تواند قرائت یا نمی‌تواند طهارت حدثیه داشته باشد. نه آب هست که وضو بگیرد، نه ما یتیم به وجود دارد، هیچی برایش ممکن نیست و امثال ذلک. لذا تعذر آیا در این موارد، قاعده چی را اقتضاء می‌کند؟ قاعده اقتضاء می‌کند که

اصلاً این تکلیف ساقط است حتی اجزاء غیر متعذر و شرایط غیرمتعذر دیگر تکلیفی راجع به آنها هم ندارد؟ و یا این که نه، در این موارد مقتضای قاعده این است که اجزاء غیرمتعذر و شرایط غیرمتعذر را باید اِتیان کند. خب این جا دوتا بحث هست. یکی این که مقتضای اطلاقات و ادله‌ی اولیه چیه؟ که همان بحثی که در مورد نسیان داشتیم. نسیان جزء، نسیان شرط که در آن جا چهار صورت تصویر کردند که هم دلیل واجب اطلاق داشته باشد هم دلیل آن جزء و شرط اطلاق داشته باشد. این یک صورت اولی بود که این جا گفتیم دلیل جزء و شرط مقدم می‌شود بر اطلاق دلیل واجب. یا این که نه، دلیل واجب اطلاق دارد، دلیل شرط اطلاق ندارد. خب این جا هم حکمش روشن است که مرجع همان اطلاق دلیل واجب است، این اطلاق نداشته. تارّه برعکس است. دلیل واجب اطلاق ندارد ولی دلیل شرط اطلاق دارد. خب این جا هم نأخذُ به دلیل شرط.

رابعهً این است که نه او اطلاق دارد نه دلیل واجب اطلاق دارد نه دلیل شرط یا جزء اطلاق دارد که این جا مرجع اصل عملی می‌شود و جای اصل عملی این جاست که باید چه کرد. همین صور اربعه‌ای که آن جا بود این جا هم می‌فرمایند هست و از ما ذکرنا در آن جا حکم این جا هم روشن می‌شود. فلذا دیگر اعاده نمی‌کنیم. فلذا وارد بحث بعد می‌شویم که خب در این صورت رابعه که با آن بحث منقح هم می‌شود جای بحث از اصل عملی؛ حالا اصل عملی یا قواعد، این که مقتضای قاعده چیه؟ بعد از این که هیچ کدام اطلاق ندارند.

س: حاج آقا ببخشید؛ در این مقام اگر یک فرقی بین تعذر و نسیان بگذارد به این معنا که همان حرفی که آقای اصفهانی در مورد تکلیف به ناسی که می‌گفت تکلیف به ناسی آیا غیرمقدور هست یا نیست؟ اختلاف است. اما در تعذر اختلاف نیست که تکلیف به متعذر قطعاً قبیح است و غیرمقدور است

ج: غیر از امام که می‌گویند اشکال ندارد. خطایات قانونی

س: غیر از امام که خطایات قانونی دارند. غیر از امام، حالا من مشروع عرض می‌کنم. فلذا اطلاقات ادله را حمل می‌کنیم به آن که غیرمتعذر است. همان حرفی که آقای اصفهانی می‌زد. یعنی می‌خواست نسیان را، تکلیف به ناسی را ببرد طرف تکلیف متعذر، اما این جا دیگه از خودش است. تکلیف متعذر است. حرف آقای اصفهانی را این جا بزنید.

ج: حالا عرض می‌کنم. من حالا دارم صورت چیز را ...، و الا این که ایشان اِحاله دادند این اِحاله بنحو اطلاق حالا محل کلام است که حالا گفتند همان حرف‌های آن جا این جا می‌آید ممکن است بگوییم نه، همه‌ی حرف‌ها این جا تفاوت می‌کند، با این جا یک تفاوت‌هایی می‌کند. بعد اگر هیچ کدام اطلاق نداشت که شک می‌کنیم حالا وظیفه بالمّرّه تکلیف نداریم یا آن اجزاء غیرمتعذر تکلیف بر آنها باقی است و باید انجام بدهیم؟ این جا از دو منظر مسئله بررسی شد. یکی از نظر اصل عملی استصحاب و یکی هم از نظر قاعده میسور و هر دو را مورد بررسی قرار می‌دهند؛ استصحاب و او، حالا ما می‌خواستیم ابتداءً برخلاف آنچه که آن جا گفتیم اول این دوتا را محاسبه کنیم بعد برگردیم به این که آیا این جا هم واقعاً مثل نسیان است از نظر مقام اول یا یک تفاوت‌هایی دارد؟ حالا علتش هم این بود که می‌خواستیم یک مقداری آن کلمات اصحاب را در آن جا ببینیم چون ممکن است تفاوت بین المقامین باشد. اما دیگه حالا امروز که این بحث تا این جا طول کشید ان شاءالله دیگه فردا علی‌القاعده بحث می‌کنیم. اول ببینیم این جا مثل آن جا هست یا نیست؟ بعد علی‌الاستصحاب و قاعده میسور ان شاءالله.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.